

**جستاری جامعه‌شناختی پیرامون از خودبیگانگی، شهر و داستان (بررسی پدیده‌ی
از خودبیگانگی در جامعه‌ی شهری مسکو در داستان «دل سگ»)**

خیام عباسی^۱

چکیده

در این نوشتار، پدیده‌ی از خودبیگانگی در محیط شهری مسکو در داستان بلند «دل سگ»، اثر میخائیل بولگاکف مورد مطالعه قرار گرفته است. این داستان بلند، سرخوردگی نویسنده از انقلاب سال ۱۹۱۷م روسیه را بازتاب می‌دهد. پرسش مطرح شده در این نوشتار این است که پدیده‌ی الیناسیون انسان شهرنشین، چگونه به صورت یک الگو در ادبیات داستانی شوروی شکل گرفته و بولگاکف با چه شیوه‌ای در صدد طرح، توصیف و حل این مسأله برآمده است؟. خاستگاه این پژوهش در پارادایم تفسیری و روش کیفی قرار می‌گیرد و داستان مورد مطالعه، با تکنیک «گزینش نمونه مشهور» انتخاب شده است. برای تحلیل اثر از منظر جامعه‌شناسی نیز تئوری‌های بیگانگی مارکس، ماکس وبر و زیمل مبنا قرار گرفته‌اند. نتیجه‌ی پژوهش نشان می‌دهد که بولگاکف توانسته با طرح داستان در قالب فابل و هجو، خطای نظریه‌ای و عمل انقلابی تاریخی (پراکسیس) در ایدئولوژی مارکسیسم لنینی - استالینی برای خلق انسان پرولتار شهری را در همان سال‌های اول انقلاب اکتبر تحلیل، و نتایج و پیامدهای منفی و مخرب آن را پیش‌بینی کند. به جز این، نویسنده اهداف فرعی تری همچون مخالفت آشکار با انقلاب اکتبر روسیه را هم دنبال و عنوان کرده است.

کلید واژه‌ها: از خودبیگانگی، از خودبیگانگی فردی، بیگانگی شهری، مسائل شهری، داستان روسی، بولگاکف.

۱- استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر، ایران abbasi.khayyam@yahoo.com

۱. مقدمه

در حوزه‌ی تاریخ شهرگرایی، کاستلو با تفکیک «شهرنشینی فیزیکی» (سکونت‌گاه انسان در شهر) از «شهرنشینی اجتماعی» (سنت زندگی شهری)، معتقد است که چگونگی زندگی شهری انسان در خاورمیانه تحت تأثیر شهرنشینی فیزیکی و اجتماعی معاصر و مدرن، دگرگون شده‌است. (کاستلو، ۱۳۸۳). از علت‌های مهم شکل‌گیری کلان‌شهرها و گسترش شهرنشینی فیزیکی و اجتماعی و فرهنگی، اختراعات، اکتشافات و نوآوری‌هایی در بخش‌های فرهنگ انسانی بودند که در جامعه‌شناسی زیر مفهوم «صنعتی شدن» تعریف و تحلیل می‌شوند. صنعتی شدن، نه تنها موجبات تغییرات شتابناک در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیکی حیات ذهنی و عینی انسان را فراهم آورد، بلکه پیامدهای مثبت، منفی، آشکار و پنهان بسیاری نیز به همراه داشت؛ نتایجی که در رویکرد فونکسیونالیستی مرتن با مفهوم «کارکرد پنهان و آشکار» تئوریزه می‌شوند. «انقلاب صنعتی، به عنوان عامل و محرک نیرومند، با ایجاد نهادهای اقتصادی، اداری، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، [نه تنها] ساختار شهرها را دگرگون کرد بلکه تغییرات و تحولات شگرفی را در حیات اجتماعی شهر به وجود آورد. (...) شهرهای امروزی، با درهم شکستن بسیاری از سنت‌ها و ارزش‌های گذشته (...) به‌رغم تماس‌های فیزیکی نزدیک و صمیمانه میان افراد، روابط اجتماعی آنان را تضعیف کرده‌است. (شکیبامقدم، ۱۳۸۴:۲۵۷). اما در روسیه قرن ۱۹م، از منظر جامعه‌شناسی مدرنیته، مارشال برمن معتقد است که مدرنیزاسیون تا پیش از دهه ۱۸۹۰م در روسیه ناشناخته بود و روس‌ها آن را به‌مثابه چیزی که رخ نمی‌داد، تجربه می‌کردند. برمن روسیه را نمونه‌ای از یک کهن‌الگو^۱ (آرکتایپ) از کشورهای جهان سومی قرن بیستم می‌داند. در این کشور، شهرهای مسکو و پترزبورگ نماد و نمود تغییرات مختلف فردی و اجتماعی، و نیز تأثیرپذیری از فرهنگ غرب بودند. این دو شهر هرچند با معیار خاستگاه ادبی بودن «مرکز» محسوب می‌شوند اما در جوهی دیگر در تقابل با یکدیگر هستند. «پترزبورگ معرف همه‌ی آن نیروهای

^۱ - Archetype

خارجی و جهان‌وطنی بود که در متن زندگی روسی جاری بودند، و مسکو نماینده همه‌ی آن سنت‌های متراکم بومی و انزواطلب خلق روس». پترزبورگ نماد روشن‌گری و مسکو نماد ضدیت با روشن‌گری؛ مسکو معرف خلوص و پاکی خاک و خون، پترزبورگ نماد آلودگی و تباهی نسل؛ مسکو مقدس و پترزبورگ سکولار؛ پترزبورگ مغز روسیه و مسکو دل آن. (برمن، ۲۱۳-۲۱۲: ۱۳۸۰). ورود مدرنیته به شهرهای روسیه به ویژه مسکو، تنها ورود عناصر مثبت مدرن نبود بلکه مانند شهرهای برلین در تحلیل زیمل و پاریس در تحلیل بنیامین، همه‌ی وجوه زندگی جمعی و فردی از آن متأثر می‌شد و البته پیامدهای منفی‌ای را نیز دامن‌گیر آنها می‌کرد. از میان عوامل خارجی‌ای که منجر به تغییر فرم‌اسیون هر جامعه‌ای می‌شوند، ایدئولوژی (که خود پدیده‌ی مدرنی است) وجه مؤثر و بارزی دارد (بشیریه، ۱۳۴: ۱۳۸۰). ایدئولوژی مارکسیسم به عنوان عامل خارجی و منبع مهم و مؤثر در ایجاد تغییر فرم‌اسیون نظام ارزشی و جامعه‌ی شوروی به اذهان کنش‌گران اجتماعی تلقین و تحمیل می‌شد. جهان‌بینی دیالکتیکی هگلی نیز به مثابه منبع اصلی تفکر مارکسیستی، از قرن نوزدهم به متفکران روسی رسیده بود و به زعم برلین، اگر چنین جهان‌بینی‌هایی به نظام اندیشگانی نخبگان آن سرزمین وارد نشده بود، «مقدار زیادی از آنچه روی داد، یا اصلاً روی نمی‌داد یا به نحو دیگری روی می‌داد» و از همین روست که اهمیت این متفکران و آثاری که خلق کردند برجسته می‌شود چرا که «اهمیت عمده این نویسندگان و متفکران، از لحاظ تاریخی، در این است که اندیشه‌هایی را به حرکت درآوردند که نه تنها روسیه را زیر و زبر کرد، بلکه تأثیرشان از مرزهای روسیه بسیار فراتر رفت». (برلین، ۱۸۱: ۱۳۷۷). تفکرات و ایدئولوژی‌های نسل‌های متفکران و روشنفکران میراث‌دار فرهنگ شوروی در قرن بیستم (مانند بولگاکف) از این نحله‌های فکری و فلسفی متأثر شدند؛ له یا علیه آن‌ها. بخشی از این تغییرات در آثار ادبی روسیه قرن ۱۹م و شوروی قرن ۲۰م منعکس شده‌اند؛ تغییراتی با صبغه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و جامعه‌شناختی. هدف این جستار از منظر جامعه‌شناسی ادبیات، تحلیل انعکاس یکی از پیامدهای ورود مدرنیزاسیون به شهرهای شوروی و چگونگی طرح و تحلیل آن در یکی از آثار ادبی مهم این سرزمین است.

۲. پرسش پژوهش

لنین در سال ۱۹۱۳ نوشت که «شهرها مراکز زندگی اقتصادی، سیاسی و فکری یا معنوی یک ملت و رواج‌دهندگان اصلی پیشرفت هستند». تروتسکی نیز سه سال پس از پیروزی انقلاب نوشت که «شهر، زندگی و رهبری می‌کند. اگر شهر را از دست بدهید، یعنی اگر اجازه بدهید گولاک‌ها از نظر اقتصادی و پیلنیاک‌ها از نظر هنری آن را در هم بشکنند، اثری از انقلاب باقی نمی‌ماند و تنها فرایند خشن و خون‌بار پس‌رفت و سیر قهقرایی بر جای می‌ماند». (استایتز، ۱۳۹۸: ۴۴۲). به‌جز رؤیاندیشی رهبران سیاسی در مورد آینده‌ی شهرها، فوتوریست‌هایی مانند مایاکوفسکی نیز با طرح «نظریه‌های بزرگ»، شهر را کانون قدرت و خرد می‌دانستند در مقابل روستا که سست و ضعیف است. (استایتز، ۱۳۹۸: ۱۱۸).

عواملی چون ساختارهای کهنه و متصلب اقتصادی و فرهنگی، وضعیت تاریخی پیشاسرمایه‌داری و روح انسان روسی در مقابل برساختن انسان و جامعه اشتراکی، موانع ستبر و ستیغی بودند تا بر خلاف ایده‌های آرمانی مارکس، انسان کمونیستی نتواند صبح به ماهی‌گیری برود؛ عصر به کار خلاقانه و تولیدی مشغول شود؛ شب به خلاقیت هنری و مطالعه بپردازد یا به تماشای فیلم بنشیند و از زندگی در بهشت واقعا موجودی که برای نخستین بار در کشور شوراهای معماری و ساخته شده، لذت ببرد. نه تنها این پیش‌بینی‌ها رنگ واقعیت به خود نگرفت، که شوخ‌چشمی تاریخ، صبح کاذبی از پی شب تاریک و روز سراب‌گونه مارکسیسم در آستین داشت. تاریخ صوفی‌وار دامی نهاد؛ سر حقه باز کرد و مارکسیسم روسی را بازی چرخ، بیضه در کلاه شکست. فرهنگ روسی در کل و عناصر فرهنگی آن در منظومه‌ای مرتبط با هم، وضعیت ژئوپولوتیک کشوری چنان پهناور، اقتصاد خصوصی‌گرا و وابسته به کشاورزی سنتی، جامعه‌ی سنتی و فاصله‌دار با صنعت‌گرایی و سابقه‌ی تاریخی به علاوه‌ی خرده‌فرهنگ‌های ناهم‌خوان با هم، موانع مهم کامیابی انقلاب کمونیستی و ناکامی انقلابیون بودند. با وجود این موانع، نشانگان پدیده‌ی الیناسیون به مثابه یکی از پیامدهای انقلاب و شهرنشینی، در برخی از آثار قرن نوزدهم و بیستم شوروی وضوح و بدهات دارد. با این توضیح، این جستار در پی این پرسش

می‌رود که پدیده‌ی الیناسیون فردی و اجتماعی، چگونه به صورت یک الگو در ادبیات داستانی شوروی طرح شده و بولگاکف با چه شیوه‌ای در صدد طرح، توصیف و حل این مسأله بر آمده‌است؟.

۳. جستجویی در پیشینه‌ی پژوهش

آندره‌آ مک‌داول^۱ در جستاری در سال ۲۰۱۶ با عنوان « برای سگی که زمانی هستی انسانی داشت: تعهد اخلاقی در دل سگ بولگاکف» آورده: هم‌چنان که رهبران نظام‌های سیاسی سلسله‌ی تزارها و شوروی مبادرت به ستم‌گری و دستور به سکوت مردم می‌دادند، نویسندگان در این کشور برای مقابله با این حکومت‌ها و عمل‌کرده‌های‌شان و برای تثبیت قدرت صدای مخالفان و حفظ آزادی در ارتباط، به حیوانات به‌خصوص سگ‌ها متوسل می‌شدند. در قرن نوزدهم، «مومو»ی ایوان تورگینف (۱۸۵۲) ناتوانی و رنج یک دهقان ناتوان و بی‌صدا و سگش را توصیف می‌کند که هر دو قادر به اثبات و ابراز خود نیستند (...). رمان «دل سگ» بولگاکف نیز به طرز نگران‌کننده‌ای نشان‌دهنده قدرت سیاسی استالین با توجه به تکنیک‌های خاموش کردن مخالفان و دگراندیشان (که مشخصه‌ی شوروی استالینیستی محسوب می‌شد) و آثار و پیامدهای سکوت اجباری روشنفکران و دیگر مخالفان بود.

پژوهش «روایت بولگاکف و تولستوی از ترومای حیوانات» را نیز آناستاسیا آندریانوا^۲ (۲۰۱۶) انجام داده‌است. در این مطالعه گرایش محققان ادبی به «تغییر جهت به سمت حیوانات» و «تئوری تروما» مورد بررسی قرار گرفته و خوانشی جدید از آثار «حیوان‌محور»ی چون «دل سگ» بولگاکف و «سگ مهاجم» تولستوی ارائه شده‌است. از نظر نویسنده، تولستوی و بولگاکف با تمسک به حیوانات روایت‌گر، از نوعی هم‌دلی عمیق برای روایت ادبی استفاده کرده‌اند.

هم‌چنین، «حیوانات سیاسی: بازنمایی سگ‌ها در فرهنگ مدرن روسی»، کتابی است از

^۱ - Andrea McDowell

^۲ - Anastasiya Andrianova

هانری‌یتا ماندری^۱ که در سال ۲۰۱۵ منتشر شده‌است. این کتاب اولین مطالعه میان‌رشته‌ای در مورد بازنمایی سگ‌ها در گفتمان فرهنگی و ادبی قرن نوزدهم روس است. نویسنده با تمرکز بر ارتباط بین انسان و سگ در نظام‌های اعتقادی سنتی، در ادبیات، در فیلم و سایر تولیدات فرهنگی نشان می‌دهد که سگ به عنوان یک سازه سیاسی تناقض‌های گوناگونی را با بازنمایی‌های مختلف و معانی متعدد و چندگانه‌ی اغلب اخلاقی، اجتماعی و فلسفی نمایندگی و متجسم کرده‌است: از تفرق دهقانان از سگ‌های شکاری و خشونت کودکان نسبت به سگ در آثار داستایفسکی و پوشکین گرفته تا تشکیل سلسله‌ی گسترده‌ی نگهبانان و پلیس‌های سگ؛ از سگ‌های آزمایش‌گاهی پاولف گرفته تا بنا نهادن یادمان برای سگ فضایی لایکا^۲ و جعل هویت برای سگ‌های خرابکار توسط هنرمند برجسته‌ی معاصر، اولگ کولیک^۳. کتاب هم‌چنین به بررسی ابعاد گونه‌ها، طبقه، جنسیت، تمایلات جنسی، نژاد، ناتوانی و به طور تناقض‌آلودی به رویاهای آرکادیانی^۴ و اتوپیایی و نیز نیازهای علمی سگ‌ها در فرهنگ و به‌خصوص ادبیات روس پرداخته‌است.

جین کاستلو و آمای نلسون^۵ نیز پژوهشی را با عنوان «آن حیوانات دیگر: فراسوی انسان در فرهنگ و تاریخ روسیه (مطالعات روسیه و اروپای شرقی)» در سال ۲۰۱۰ انجام داده‌اند. از نگاه این نویسندگان، زندگی اجتماعی در روسیه، به طور ذاتی با تحولات فرهنگی، سیاسی و روانی دوره‌های سلطنتی، زمان حاکمیت کمونیست‌ها و پس از آن مرتبط بوده‌است. پژوهش «آن حیوانات دیگر»، تعامل حیوانات و انسان‌ها در زندگی، ادبیات و هنر روسیه را از قرن هجدهم به این سو بررسی می‌کند و روابط انسان و حیوان از منظر ستم‌کاری، مهربانی و کوشش برای غلبه بر شکاف میان انسان و حیوان را شامل می‌شود. به‌زعم نویسندگان، روس‌ها به شیوه‌های مختلف از حیوانات در تاریخ و

^۱ - Henrietta Mondry

^۲ - Laika

^۳ - Oleg Kulik

^۴ - Arcadian

^۵ - Jane Costlow & Amy Nelson

فرهنگ خود استفاده کرده‌اند؛ گاهی برای توصیف چشم‌اندازها و رؤیاهای آرمان شهرگرایی؛ گاهی به قصد بهره‌برداری از خصوصیات فیزیولوژیکی و رفتاری آنان برای انسان؛ و گاه با هدفی ایدئولوژیک در زمان‌های خیزش‌های انقلابی، تحولات اجتماعی یا فروپاشی سیاسی و اقتصادی.

داستان بلند «سگ ولگرد» (چاپ اول، ۱۳۲۱) صادق هدایت (هدایت، ۱۳۸۴)، یک نمونه مناسب و مشهور است. آفرینش آن، درست مانند «دل سگ» بولگاکف، واکنشی بود به فضای اجتماعی و سیاسی و شیوه‌ی حکومت‌داری رضاخان. در این داستان، همدلی هدایت با «پات» به عنوان راوی داستان آشکار است. آزارهایی که سگ از انسان‌ها می‌بیند، تلاش‌های بدون حاصل‌اش برای به دست آوردن غذا، سرگشته‌گی، گم‌گشته‌گی، وابستگی‌اش به انسان برای زنده ماندن، هراس از نفس زندگی و بودن (و به تعبیر هایدگر هستن) و نگرانی از آینده‌ی موهوم، راه را برای خوانش هستی‌شناختی و اضطراب اگزیستانسیالیستی کسانی مانند کیرکه‌گور و سارتر باز می‌کند.

«انتری که لوطی‌اش مرده بود» (۱۳۹۶) اثر دیگری در همین ژانر است که توسط صادق چوبک (چاپ اول، ۱۳۲۸) خلق شد. چوبک در این اثر زندگی انتری را توصیف کرده که برای تداوم زندگی به صاحبش (لوطی) وابسته است. انتر پس از مرگ لوطی، با وجودی که از اسارت، بندگی و ابزار دست‌بودن رهایی می‌یابد و آزاد می‌شود، لیکن بدون «دیگری بزرگ»، دچار بی‌هدفی، حیرت و حیرانی، گرسنگی و ناتوانی می‌شود و می‌میرد... در خوانشی دیگر، این اثر، پتانسیل آن را دارد که جامعه را چون انتری اسیر در بند و زنجیر لوطی‌اش، وابسته به سلطان جائر یا حاکم دیکتاتور نشان دهد؛ چنان وابسته که حتی در صورت آزاد شدن از دست دیکتاتور به طور طبیعی، روحیه‌ی وابستگی به او، داشتن تصویری مبهم از آینده، اضطراب ناشی از تنهایی، ترس از هجوم «دیگران»، ناتوانی از مدیریت زندگی خود به صورت مستقل، غریبه‌گی با آزادی و بیم از رها شدن از زنجیر اسارت رئیس ستم‌گر باعث شوند ملتی حتی به جسد بی‌جان حاکم پناه ببرند اما از سودای آزادی و رهایی دست بکشند و روح جمعی آزاد زیستن را بهلند.

۴. مبانی نظری، بحث و بررسی

پس از مرگ لنین و در غیاب تروتسکی، استالین رهبری انقلاب را به دست گرفت و «غرش عظمت انقلاب» آشکارتر شد. انقلاب امور باارزش را بلعید و امور بی‌ارزش را در جامعه نهادینه کرد و انقلابیون متعهد فاقد تخصص بیگانه از جهان جدید را بر جامعه حاکم کرد. لنین در واپسین روزهای زندگی‌اش به تأکید گفته بود که از بی‌محابایی استالین در استفاده از زور در قدرت واهمه دارد، و دیری نپایید که پیش‌بینی‌اش رنگ واقعیت به خود گرفت. با تفسیری که استالین از مارکسیسم داشت، به سرعت سازمان اطلاعات و امنیت، تفکر «خودی» و «دیگری» را در صدر تا ذیل جامعه با شدت اجرایی کرد؛ اداره سانسور فعال شد؛ لیست‌های ممنوعی‌ها در هر صنف و قشری تهیه و ابلاغ شدند؛ بازداشت‌گاه‌ها و زندان‌ها فعال و گسترده شدند؛ دادگاه‌های نمایشی برگزار شدند؛ از اموال و دارایی‌های بسیاری با برچسب بورژوا سلب‌مالکیت شد؛ اردوگاه‌های کار اجباری با نام «کار درمانی» با حضور ماکسیم گورکی برای بازپروری فکری مخالفان نظام سیاسی (و در واقع برای شکنجه‌کردن و نابودی چند ده میلیون نفر معترض و مخالف) دائر شدند؛ دانشگاه‌ها موظف شدند علوم سوسیالیستی در همه‌ی رشته‌ها ابداع و ترویج کنند؛ تمام عناصر مادی و غیرمادی فرهنگ، ایدئولوژیک شدند؛ به تعبیر بسیاری از پژوهندگان، عرصه‌ی نقد فرهنگ و تاریخ و سیاست در اثر فضای امنیتی به «تحلیل آشپزخانه‌ای» منحصر شد (برای نمونه نک: الکسیویچ، ۱۳۹۸، فصل اول)؛ از همه مهم‌تر، ادیبان، نویسندگان، فیلسوفان، استادان دانشگاه و در مجموع «قشر نخبه» کشور تحت سانسور شدید قرار گرفتند؛ بسیاری از آثار علمی و ادبی که رویکرد هم‌نوایی و ستایش‌آمیزی نسبت به نظام سیاسی و رهبر آن نداشتند، ممنوع‌الانتشار یا معدوم شدند و جامعه اهل فکر کشور دست به ابداع «سامیزدات» زدند. (ماندلشتام، ۱۳۹۴؛ الکسوویچ، ۱۳۹۷؛ کالینکوس، ۱۳۹۶؛ سولژنستین، ۱۳۷۴؛ پیترفین و پترا کووی، ۱۳۹۷؛ یورگن روله، ۱۳۹۱؛ زوبوک، ۱۳۹۱؛ پتود، ۱۳۹۲). هدف، خلق و تکثیر انسان جدیدی در زمانی بس کوتاه بود و این هدف را موافقان انقلاب در هر قشر و طبقه‌ای با امکانات فراوان

حکومتی آغاز کردند. گام اول در این «دگرگونی انقلابی»!، پاک‌سازی ذهن جامعه شوروی از ماقبل انقلاب اکتبر بود. «انقلاب فرهنگی» آغاز شد و هویت فرهنگی (و در واقع فرهنگ و تاریخ کشور) را موضوع تغییر و استحاله قرار داد. استحاله تصنعی انسان با بسیج انقلابی، پیامدهای نیندیشیده و ناخواسته‌ای برای سه ضلع: نظام سیاسی - قشر روشنفکران - مردم داشت. مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بسیاری به صورت انبوه و پیش‌بینی‌نشده، کارگزاران نظام سیاسی، نخبگان و توده‌ی مردم را درگیر کرد. گزارش‌هایی از تاریخ انقلاب روسیه (اورلاندو فایجس ۱۳۸۸؛ تروتسکی، ۱۳۶۰؛ پزشکزاد، ۱۳۸۳؛ کالینیکوس، ۱۳۹۶؛ برلین، ۱۳۹۲) نشان می‌دهند که این مسائل از بعد زمانی، بسیار زود عیان شدند؛ از بعد مکانی نیز تمامی جماهیر کشور را پوشش می‌دادند و از منظر طرح و تبیین علمی از سوی حکومت نه با رهیافت علمی، بلکه با رهیافت تئوری توطئه و نظامی‌گری مورد توجه قرار گرفتند. در میان این مسائل، الیناسیون هم‌زمان از دو وجه عینی و ذهنی، برای کسانی از ادیبان به‌عنوان یک «مورد» و مسأله، محور مطالعه و نوشتن قرار گرفت.

الیناسیون در ادبیات لاتینی «به معنای بیرون آمدن از خود، وارستن از خود، یا از خود بی‌خود شدن است» (دریابندری، ۱۳۹۶:۳۲۰). در فلسفه هگل، هماهنگی فعالیت اقتصادی انسان در جامعه، برخلاف تحلیل دست‌غیبی اسمیت، تجمیع یا حاصل‌جمع ساده‌شده‌ی اهداف و اغراض افراد و اعضا نیست «بلکه از کناکن آنها - از نفی و انتفای میان آنها - حاصل می‌شود. در این کناکن، فرد به حال خود باقی نمی‌ماند، بلکه به «فردیت کلی» مبدل می‌شود، و این کلیت، حقیقت اوست. رسیدن به این حقیقت مستلزم بی‌خویشتنی است». در زندگی جاری اجتماعی، محیط طبیعی جای خود را به محیط اجتماعی می‌دهد، در نتیجه فرد به جامعه متکی می‌شود. محیط اجتماعی، چون نیروی عینی (خارجی) و فاقد قوه تشخیص و تمیز، بر فرد عمل می‌کند. رابطه‌ی اجتماع و فرد در کار اجتماعی متجلی می‌گردد و تحت فشار همین کار اجتماعی، فرد «بیرونی» و «عینی» می‌شود؛ یعنی بی‌خویشتن. از یک وجه دیگر، استدلال هگل این است که «انسان در

جریان تأمین معیشت خود دستخوش مکر عقل می‌شود» یعنی با دست‌یازیدن به کاری که از پیامد آن اطلاعی ندارد و توان و اختیار کنترل آن را نیز ندارد؛ و بنابراین نتایجی به دست می‌آید که به سود کسی نیست (دریابندری، ۳۲۷-۳۲۶:۱۳۹۶)، عنان اختیار خویش و کنترل مصنوعات مادی و غیرمادی را از دست می‌دهد. مارکس که آثار و پیامدهای صنعتی‌شدن را از دیدگاه تحول تاریخی تحلیل می‌کرد، متوجه شد که علت ویژه‌ای در میان هست که باعث الینه‌شدن نوع انسان به طور کلی و کارگر به‌خصوص در جریان کار و تولید می‌گردد. کار جوهر انسان است. انسان‌شدگی انسان یعنی از قوه به فعلیت درآمدنش به واسطه کار تولیدی و خلاقانه ممکن می‌شود؛ بنابراین، کاری که خلاقانه نیست، به انسان (شدن) نمی‌انجامد. نیز محصول کار انسان، آن‌گاه که با خلاقیت خویشتن‌اش تولید نشده باشد، مانعی است بر راه فعلیت‌یافتگی انسانیت‌اش. به زعم مارکس «هرچه کارگر ثروت بیشتری تولید می‌کند و محصولاتش از لحاظ قدرت و مقدار بیشتر می‌شود، فقیرتر می‌گردد. هرچه کارگر کالای بیشتری می‌آفریند، خود به کالای ارزان‌تری تبدیل می‌شود. به این معنا که محصول کار، در مقابل کارگر به عنوان چیزی بیگانه و قدرتی مستقل از تولیدکننده قد علم می‌کند. محصول کار، چیزی است که در یک شیء تجسم یافته، یعنی به ماده‌ای تبدیل شده است. این، نتیجه «عینیت یافتن کار» است. عینیت یافتن، به صورت از دست دادن شیء، بندگی در برابر آن و تصاحب محصول به شکل جدایی یا بیگانگی با محصول پدیدار می‌گردد» (مارکس، ۱۲۵: ۱۳۷۷).

کارگر در حین انجام کار، در نتیجه فقر و گرسنگی، واقعیت خویش را از دست می‌دهد اما هرچه بیشتر تلاش می‌کند، بیشتر تحت سیطره‌ی محصول و نتیجه‌ی کارش قرار می‌گیرد و بیشتر الینه می‌شود. «عینیت یافتن به عنوان از دست دادن شیء تا آن حد است که از کارگر اشیایی ربوده می‌شود که نه تنها برای زندگی‌اش بلکه برای کارش ضروری است. در حقیقت خود کار به شیء تبدیل می‌شود که کارگر تنها با تلاش و یا وقفه‌های بسیار نامنظم می‌تواند آن را به دست بیاورد. تصاحب شیء به شکل بیگانگی با آن، تا آن حد است که کارگر هرچه بیشتر اشیاء تولید می‌کند، کمتر صاحب آن می‌شود و

بیشتر زیر نفوذ محصول خود یعنی سرمایه قرار می‌گیرد. تمام این پیامدها از این واقعیت ریشه می‌گیرد که رابطه کارگر با محصول کار خویش، رابطه با شیء بیگانه است. بر اساس این پیش‌فرض، هرچه کارگر از خود بیشتر در کار مایه بگذارد، جهان بیگانه‌اشیایی که می‌آفریند بر خودش و ضد خودش قدرت‌مندتر و زندگی درونی‌اش تهی‌تر می‌گردد و اشیای کمتری از آن او می‌شوند» (مارکس، ۱۳۷۷: ۱۲۶). این اتفاق در شهر می‌افتد؛ شهری که بایستی محل به فعلیت درآمدن استعدادهای درونی انسان باشد. مارکس و انگلس بر آن بودند که «انسان‌ها در شهر به آزادی می‌رسند و به عنوان شهروند با نقش سیاسی شناخته می‌شوند. در واقع شهر یعنی انتقال از توحش به تمدن». شهر پیش‌شرط خودشکوفایی طبقه‌ی سازمان‌یافته‌ی پرولتاریا در مقابل بورژوازی است (شارع پور، ۱۳۶۹). مارکس البته الینه‌شدن انسان در جامعه سرمایه‌داری را تنها در وجه بیگانگی از کار نمی‌داند. به جز این، انسان از فرایند تولید، و از خود نیز بیگانه می‌شود. (کوزر، ۱۳۸۰؛ دیلینی، ۱۳۸۸). مارکس تاریخ نوع بشر را جنبه‌ای دوگانه می‌داند، یعنی از یک سو، تاریخ، نظارت انسان بر طبیعت است و از سوی دیگر، تاریخ، بستر و محمل از خودبیگانگی هرچه بیشتر انسان است. در نتیجه، از خودبیگانگی به وضعیتی گفته می‌شود که در آن، انسان‌ها تحت چیرگی نیروهای خودآفریده‌شان قرار می‌گیرند و این نیروها به عنوان قدرت‌های بیگانه در مقابل خالقان خود می‌ایستند. این مفهوم در کانون نوشته‌های نخستین مارکس جای دارد و در نوشته‌های بعدی‌اش نیز البته دیگر نه به عنوان یک قضیه فلسفی بلکه به عنوان یک مسأله و پدیده‌ی اجتماعی، همچنان جای مهمی را به خود اختصاص می‌دهد. به عقیده‌ی مارکس، همه نهادهای عمده جامعه سرمایه‌داری، از دین و دولت گرفته تا اقتصاد سیاسی، دچار از خودبیگانگی‌اند. این جنبه‌های از خودبیگانگی، وابسته به یکدیگرند. (کوزر، ۸۴: ۱۳۸۰). از خودبیگانگی انسان به طور جزئی چندعلت مهم دارد (وی مذهب را هم عامل بیگانگی انسان با خودش می‌داند). او معتقد است که پول مهم‌ترین عامل از خودبیگانگی انسان است. به نظر او به هم‌ریختگی و وارونه‌شدن تمام ویژگی‌های انسانی و طبیعی، اخوت ناممکن‌ها و

قدرت الهی پول ریشه در خصلت آن دارد که با فروش خویش، خویشتن را بیگانه می‌سازد. پول توانایی از خود بیگانه شده‌ی بشر است. مالکیت خصوصی هم ایجادکننده‌ی بیگانگی و هم نتیجه‌ی آن است. از یک سو محصول کار بیگانه شده‌است و از سوی دیگر وسیله‌ای است که با آن کار، خود را بیگانه می‌کند. (مارکس، ۱۳۸۱: ۱۳۸). اما نزد مارکس، صرفاً این علل مهم نیست، بلکه فرایند و چگونگی بیگانه‌شدن انسان از خودش، از کار و از جامعه اهمیت دارد. در این فرایند «همه چیز شیء‌واره می‌شود، و روابط بودشناختی وارونه می‌گردد (...) او با اشیای صرف مواجه است (اشیا و کالاها). او هیچ آگاهی از وجود نوعی خود ندارد یعنی موجودی که آگاهی از انواعی که بدان متعلق است، ندارد، یا به کلام دیگر، موجودی که ذات‌اش مستقیماً با فردیت‌اش انطباق ندارد». (روزنبرگ و کوزر، ۱۳۸۳: ۴۰۱؛ مساروش، ۱۰۴: ۱۳۸۰). مارکس البته بیگانه‌شدن با خود را تنها در کار یدی خلاصه نمی‌کرد؛ کسی که کار فکری می‌کند، هم دچار الیناسیون می‌شود مانند نویسنده‌ای که با کار فکری موجب ثروت‌اندوزی ناشرش می‌شود. مرز این بیگانگی هم محدود به کار نیست؛ بلکه به همه فعالیت‌های انسان گسترش می‌یابد. «کارگر از محصول کارش و از کنش تولیدی و کل فعالیت تولیدی اجتماعی همچون توانش خودش بیگانه می‌شود. وقتی کارگر از فعالیت خود بیگانه می‌شود (از آنجا که زندگی آدمی هیچ نیست مگر فعالیت‌هایش) با زندگی خود، یعنی با خودش بیگانه می‌شود. (مارکس، ۱۳۸۱: ۱۳۸؛ احمدی، ۱۳۷۹: ۳۴۷). الیناسیون در تفکر مارکس با بت‌انگاری کالا نسبت دارد؛ کالای بت‌شده که اعم است از کالای یدی و کالای فکری. هم‌زمان با مارکس، وبر هم از منظر دیگری به تحلیل صنعتی‌شدن و شهر پرداخت. به جز رشد صنعت، وبر برای تمایز شهر از غیر شهر، مقولات غیراقتصادی، گروه شهروندی، نظام سیاسی، استقلال سیاسی و.. را مد نظر آورد (شارع‌پور، ۱۳۸۹: ۷۷) و بازار تجارتي را هم در زمره‌ی خصوصیات شهر برشمرد. وبر با پدیده‌ای مواجه است به نام شهر صنعتی. تمدن مغرب‌زمین، با خصوصیت منحصر به فرد تاریخی‌اش، یعنی «عقلانی‌سازی». عقلانی‌سازی هم بوروکراسی را به انسان مدرن تحمیل کرد و هم زمینه‌های شکل‌گیری و گسترش شهرهای جدید صنعتی را

فراهم آورد. سه مفهوم مرکزی تئوری‌های وبر یعنی «عقلانیت، بوروکراسی و کاپیتالیزم»، انسان قرن بیستم را در محاصره داشتند تا در «قفس آهنین» خود محبوس کنند. این سه، روابط متقابلی دارند که در نتیجه‌ی این کنش‌ها، ارزش‌های وجودی انسان بی‌معنا می‌شوند. انسان شهرنشین صنعتی‌شده، به جهان بدون معنا و بدون ارزشی پرتاب می‌شود که جز سرگشته‌گی، حیرانی و بیگانگی با خود و با جهان اجتماعی‌اش، نتیجه و منفعتی برای‌اش ندارد. عقلانیت که از اهداف حقیقی‌اش به دور افتد، یعنی هنگامی که واژگون شود، الیناسیون سر می‌رسد. جهان جدید، در نتیجه‌ی همین عقلانیت، راززدایی^۱ نیز شده‌است. در جهان افسون‌زدایی‌شده، بسیاری از هنجارها و ارزش‌هایی که به جهان درونی و بیرونی انسان معنا می‌بخشیدند، فاقد معنا شدند و کارکرد معنادهی به زندگی انسان را از دست دادند و به این ترتیب، انسان در وادی حیرت، بلا تکلیفی و بیگانگی فردی و جمعی رها شد. بوروکراسی دارای چنان ساختار متصلب و چنان قدرتی‌است که روابط میان انسان‌ها را مکانیکی می‌کند. این روند، به جایی می‌رسد که انسان نه توان رخنه در آن ساختار متصلب را دارد و نه توان هم‌آوردی با نیروی سازمانی‌اش. انسان اسیر، ناتوان، سرگشته و الینه‌شده، نتیجه‌ی برهم‌کنش ذوات اصلی تمدن جدید است.

زیمل نیز با چهره‌ی دوگانه‌ی جامعه‌شناس و فیلسوف به تحلیل مدرنیته پرداخت و امور ذهنی و اشیای جزئی؛ و نیز امور عینی و پدیده‌های کلان را وارد تحلیل‌های‌اش کرده‌است. به‌زعم زیمل، در زندگی شهری، بخش عینی فرهنگ انسانی، پتانسیل دارد که بر انسان مسلط شود. نهادهای اجتماعی، بخشی از فرهنگ عینی هستند. این نهادها، به واسطه‌ی برقراری روابط غیرشخصی و قدرت برتری که دارند، بر انسان مسلط می‌شوند. روابط غیرشخصی و تعمیم آن به تمامی وجوه زندگی فردی و اجتماعی باعث می‌شود که انسان شهرنشین احساس دل‌بستگی، پای‌بندی و تعلق به جایی نداشته‌باشد. انسان شهرنشین، سرگشته است و «تراژدی فرهنگ» عامل این سرگشته‌گی‌است. سر‌آغاز تاریخی این بیگانگی به زمانی بر می‌گردد که قدرت‌های انسانی به حد‌اعلای حسی‌ترین

^۱ -Demystification

وضع می‌رسند و قرار گرفتن در چنین وضعیتی خلاقیت و معنابخشی به زندگی را زایل می‌کند. (ایمان و قائدی، ۱۳۸۳). زندگی در شهر باعث می‌شود انسان از یک بعد رشد کند: با تأکید بر / و پذیرش روح ابژکتیو، و فراموش کردن روح سوژکتیوی. انسان در شهر فردگرا می‌شود؛ روابطش به سطح یک‌نواختی و کسل‌کنندگی می‌رسد؛ متخصص یک‌بعدی می‌شود؛ توان احاطه بر روابط اجتماعی را از دست می‌دهد؛ در هر ارتباط اجتماعی، جزئی‌نگر می‌شود؛ نسبتی بین خود و اعیان (جهان بیرونی مصنوعی‌شده) نمی‌بیند؛ سیطره‌ی پول باعث می‌گردد تا فرهنگ عینی را بر فرهنگ ذهنی مقدم بدارد و با پذیرش تسلط پول، حساب‌گرانه به همه وجوه زندگی می‌نگرد. در زندگی شهری، مبادله به واسطه پول انجام می‌شود. با این وجود، اساس مبادله اعتماد متقابل میان افراد است که در زندگی شهری به صورت جدی کاهش یافته‌است. تقسیم کار اجتماعی پیشرفته و تخصصی نیاز به ابزار مبادله یعنی پول دارد. مبادله، کارکرد اصلی پول در زندگی شهری است. اما زندگی شهری، روحیه محاسباتی را هم افزایش می‌دهد. بنابراین، وقتی پول در شکل مبادله، بر انسان مسلط می‌شود؛ گویی شی‌ای مصنوع انسان بر سازنده‌اش سیطره پیدا کرده‌است. این حالت، موجب ازخودبیگانگی انسان شهری است. به باور زیمل، زندگی شهری در قیاس با زندگی روستایی، تنش بیشتری دارد. انسان شهری باز در قیاس با انسان روستایی، به جای سر، با قلب‌اش واکنش نشان می‌دهد. سبک زندگی شهری تابع ذواتی است از قبیل: عقلانیت، وقت‌شناسی، محاسبه‌پذیری، دقت، و قابلیت اطمینان. این مقتضیات زندگی مدرن به ناچار به آنجایی منتهی می‌شود که رایزمن آن را «از بیرون هدایت‌شدن» می‌نامد. (هرست‌هله، ۱۷۷-۱۷۶: ۱۳۹۴). نظر زیمل، نوع زندگی در شهر، تأثیرات مهمی بر زندگی شهرنشینان می‌گذارد که عزلت‌گزینی، میل به تنهایی و الیناسیون از بقیه پررنگ‌تر هستند. در شهر مدرن، پول نیز عاملی است تا به قدرتی مستقل تبدیل شود (و این تحلیل، مارکس و زیمل را به اشتراک نظر می‌رساند) و چون شی‌ی بر انسان مستولی شود. هرچند پول روابط مبادله‌ای را آسان‌تر کرده اما این مصنوع انسانی، می‌تواند در عوض وسیله‌بودن، به عنوان هدف مورد پذیرش قرار بگیرد و فردیت انسان

را منهدم کند. پول وقتی که واجد نیروی مؤثری در جامعه انسانی می‌شود، یعنی استقلال ذاتی برایش توجیه شده و این روند منجر به الیناسیون آدم‌ها می‌گردد. زیمل در «کلان‌شهر و حیات ذهنی» در همان ابتدای بحث، مهم‌ترین مسأله‌ی انسان مدرن را طرح می‌کند: «پیچیده‌ترین مسائل زندگی مدرن از ادعای فرد برای حفظ استقلال و فردیت هستی خویش در برابر نیروهای سهمگین اجتماعی و میراث تاریخی و فرهنگ برونی و فن زندگی ناشی می‌شود.» (زیمل، ۱۳۷۲: ۵۳). به عقیده‌ی وی، زندگی در کلان‌شهر، از کیفی بودن رو به کمی شدن می‌رود؛ اما تأکید می‌کند که «شاید هیچ پدیده روانی را بلاشرط نمی‌توان به کلان‌شهر نسبت داد مگر نگرشی که مشخصه‌اش دل‌زدگی Blase است.» تحریکات در کلان‌شهر به قدری فراوان هستند که بالاخره انسان در مقابل آنها به عجز و ناتوانی می‌رسد. صیانت از نفس انسان شهری با قیمت «ارزش‌زدایی از تمامی جهان عینی» ممکن می‌شود. با این «ارزش‌زدایی» فرد خود را بی‌ارزش می‌انگارد. زیمل البته جنبه‌های مثبت زندگی شهری را فراموش نمی‌کند، اما مسأله‌ی او در بررسی کلان-شهر، مسأله‌ی بی‌ارزش‌انگاری انسان و بیگانگی اوست.

۵. یافته‌های پژوهش

بخشی از ماجراهای «دل‌سگ» از زبان سگی به نام «شاریک» در ژانر فابل روایت می‌شود؛ شاریک، اسمی است که پس از تغییر هویت برای سگ تعیین شد. پزشک امید دارد که کارش بتواند نتایج بی‌سابقه و خارق‌العاده‌ای به‌دست دهد. قدرت فکری، دانش تغییر جنس و تجهیزات پزشکی، پزشک را در تناظر با حکومت در جامعه قرار می‌دهد. امکاناتی در دست پزشک قدرت‌مند است که شاریک تملکی بر آنها ندارد؛ نه تنها فاقد مالکیت بر آنهاست، بلکه اندک اطلاع و آگاهی هم از آنها ندارد. این امکانات و توانایی‌ها، منابع قدرتی هستند که در انحصار و در دستان پر توان «پره‌برازنسکی»، بورژوازی متکی به دانش مدرن پزشکی است و وضعیت طبقاتی و دانش حرفه‌ای‌اش به او امکان و اختیار و قدرت داده تا آینده‌ی شاریک را به دلخواه خود تغییر بدهد؛ سگی

ولگرد که پیش از قرار گرفتن تحت قیمومیت پزشکی، در فقر و فلاکت می‌زیست و امنیت جانی‌اش توسط انسان‌ها و هم‌نوعانش مورد تهدید بود. نقش پزشک در تناظر با نقش دولت در جامعه قرار می‌گیرد که با تملک تمام منابع، قدرت بی‌حصری دارد و می‌تواند مراحل تکامل جامعه را طرح‌ریزی و اجرا کند. سوسیالیسم (و به تعبیر مارکس، مرحله‌ی دوم کمونیسم)، اولین باری است که در تاریخ بشری، توسط حکومتی انقلابی تئوریزه و اجرا می‌شود. پره‌براژنسکی از نظر اقتصادی، فکری و هوشی در قشر نخبگان قرار می‌گیرد. او بورژواست. جنتلمن است. به فرایند «متمدن‌شدن» (از نوع مورد تحلیل نوربرت الیاس) ولو در جزئیاتی مانند غذا خوردن و نشستن سر سفره اهمیت می‌دهد. آداب طبقه‌ی خود را رعایت می‌کند. به «تمایز» طبقاتی بها می‌دهد. با بوروکراسی و کاغذبازی ناسازگاری دارد. از پرولتاریا متنفر است. با اسکان اشتراکی در مجتمع‌های مسکونی (دون - کمونا) مخالف است. وقتی شاریک، داستان را روایت می‌کند، او را «آقا» خطاب می‌کند که هم نشان بورژوایی دارد و هم تفاوت او را با «رفیق» نشان می‌دهد. بی‌نظمی اجتماعی پس از انقلاب را بر نمی‌تابد. بر آن است که انقلابیون، نظریات مارکس را با کژی اجرا می‌کنند. به عمل کردهای پرولترها اعتراض دارد. نظریات آنها را «هذیان بیمارگونه» می‌داند. به تقسیم کار اجتماعی معتقد و پای‌بند است. با ترور مخالف است. تالار منزلش انباشته از تزئینات و مبل‌های گران‌قیمت است. لباس گران‌بها (از پارچه انگلیسی و پوست حیوانات) می‌پوشد. وضعیت طبقاتی خود را نه با کار تولیدی یا محصول آن بلکه با نمایش مصرفی به جامعه‌ی اطراف معرفی می‌کند. نماینده و نماد طبقه بورژوازی محسوب می‌شود. از نظر فکری با بلشویسم زاویه دارد. دکتر معتقد است که هنگام انقلاب در روسیه فرا نرسیده بود. انقلاب را به بحران تفسیر می‌کند. انقلاب را زود هنگام می‌داند به‌خصوص برای مردمی که ۲۰۰ سال از اروپایی‌ها عقب‌ترند و نمی‌توانند شلوار خود را بالا بکشند! گام اول در این جهش، تغییری بنیانی در موقعیت^۱ زندگی، سکونت و سرپناه، تنعم، تغذیه، آرامش و امنیت شاریک (مورد

^۱ -Situation

تحت جهش) است. پس از گام اول، سطح رضایت‌مندی شاریک افزایش می‌یابد:
«به این زندگی خو گرفته‌ام. حالا دیگر سگ جنتلمنی هستم. موجودی هوشمند. طعم چیزهای خوب را چشیده‌ام. به هر حال آزادی یعنی چه؟. مه، سراب، افسانه، (...)
مزخرفات دمکراتیک». (بولگاکف، ۶۶: ۱۳۸۰).

پره‌برازنسکی نخستین عمل جراحی بی‌سابقه‌ی جهان را انجام داد. ابتدا بیضه و سپس غده‌ی هیپوفیز مردی ۲۸ ساله و پرولتر به شاریک پیوند زده‌شد و سگ در مدت‌زمان بسیار کمی به نوع انسان جهش کرد. این خیزش، طبعاً به واسطه انقلاب رخ داد. یک عمل جراحی توفیق‌آمیز و متهورانه که در توان و استعداد هر پزشکی نیست. غدد بیضوی و هیپوفیز، از کارگری گرفته‌شده که پرستیژ اجتماعی سطح پایینی دارد. «کلیم چوگون‌کین»، لمپن - پرولتری بود که جامعه‌ی پرولتاریای پس از انقلاب را نمایندگی می‌کرد. دائم‌الخمر، با دو بار سابقه محکومیت و یک رذل اصلاح‌ناپذیر. قشری از این دست به همراه اشوندنر که تیپ شخصیتی‌اش معرف بوروکرات‌های انقلابی است، هم مصمم به پاک‌سازی و تصفیه جامعه از تتمه‌های فرهنگ و آدم‌های هواخواه رژیم پیشین هستند، هم مدیریت کلان و خرد جامعه را به دست دارند و هم با علوم مدرنی که خاستگاه کاپیتالیستی دارند، در جنگ و تعارض و تضاد هستند. چنین تفکری که مرز شکل‌گیری تاریخ و فرهنگ کشور شوروی را از زمان آغاز فعالیت‌های انقلابیون کمونیست‌خواه و مارکسیست به این سو تعیین می‌کند و تاریخ، فرهنگ و رژیم‌های سیاسی پیشین را در جایگاه «غیر» و «دیگری» مفروض می‌گیرد، بدیهی است هرآنچه رنگ و اندیشه‌ای غیر از ایدئولوژی مارکسیستی («خودی») داشته‌باشد را محکوم به زوال می‌داند و ایمان دارد که نیروی انقلاب توأم با جبر تاریخی رسالت نابودی بازمانده‌های تزاری‌ها، فئودالیسم و سرمایه‌داری را به فرجام و انجام می‌رساند و رسالت تاریخی‌اش با رویکردی آخرالزمانی، منجر به سوسیالیسم جهانگیر می‌شود. همکاری وثیق شاریک و اشوندنر صورتی عملیاتی‌شده از این تفکر مارکس است که : «کارگران جهان متحد شوید». اندکی پس از جراحی بزرگ، «به جای صدای مصوت پارس «عو،عو» حالا

با لحنی یادآور ناله، حروف صدادار «آه - آوه» از دهان شاریک خارج می‌شود. به فاصله زمانی اندکی، انسان جدید به وضوح صدای «یشو...ر...ف» را تلفظ می‌کند (بولگاکف، ۷۸: ۱۳۸۰). کمی بعدتر، موجود جهش‌یافته مشروب می‌خورد؛ فحاشی می‌کند؛ روی دو پا راه می‌رود؛ روی سر و چانه و سینه‌اش مو می‌روید؛ ظاهر پسر بچه پیدا می‌کند؛ روی پاهای‌اش محکم می‌ایستد؛ به مرد کوتاه و بی‌ریختی شبیه می‌شود؛ جمجمه‌اش رشد می‌کند؛ می‌خندد؛ کلمه «بورژوا» را ادا می‌کند؛ بی‌وقفه ناسزا می‌گوید؛ کلماتی مانند کشف توطئه امریکایی به زبان می‌آورد؛ لباس می‌پوشد؛ به محیط و حرف‌های پزشک و همکاران‌اش واکنش نشان می‌دهد و به سرعت به هیأت انسان کامل در می‌آید. جراحی پیوند غدد هیپوفیز و بیضه‌ها که تصور می‌شد باعث تجدید قوت و نیروی جوانی بشود، شد و توانست انسان کاملی خلق کند. (بولگاکف، ۸۷: ۱۳۸۰). اینک، پرسشی که ذهن پزشک را درگیر می‌کند، همان پرسشی است که در قرن ۱۹م چرنیشوفسکی طرح کرد و پس از آن، رهبر انقلاب (لنین) هم آن را در برابر انقلابیون و جامعه‌ی پس از انقلاب قرار داده بود: «چه باید کرد؟». به واقعیت پیوستن نظریه‌ی تکامل بر اساس انقلاب، گرچه سخت می‌نمود اما به زعم بلشویک‌ها، با پیروزی انقلاب در تاریخ و جامعه شوروی تأیید شده‌است. مارکس با توفیق یقینی توانست هگل را بر پاهایش بایستاند و ایده‌آلیسم او را به ماتریالیسم دیالکتیکی تاریخی تغییر ماهیت بدهد. گام‌های بعدی در شوروی پس از انقلاب نشان داد که رهبران انقلاب اکتبر، برنامه‌ی عملیاتی در مدیریت سطوح مختلف کشور ندارند و پرسش لنین، بیشتر ناشی از بلا تکلیفی بود تا در افکندن طرحی نو. در «دل سگ» نیز این اتفاقات تاریخی منعکس شده‌است. پزشک جراح و همکارش گرچه می‌دانستند که چه هدفی از اجرای جراحی دارند، اما نه به پیامدها و پس‌آمدهای آن اندیشیده بودند؛ نه فاصله‌تئوری تا واقعیت را این قدر زیاد پیش‌بینی می‌کردند. انسان جدیدی که با برپایی انقلاب پزشکی خلق شد، مقابل بورژوازی روسی ایستاد. از انسان جدیدی در شهر مسکو رونمایی شده که بر خلاف هدف تیم پزشکی، هویت جدیدی در توافق با پرولتاریای مارکس دارد. در پی

تولد موجود جدید، با تعجب فراوان تیم پزشکی، کمیته‌ی خانگی دفاع از حقوق مردم تشکیل می‌شود و حقوق کارگران و حقوق انقلابی نیز اهمیت توجه پیدا می‌کند: «من هم کارگرم، چون سرمایه‌دار نیستم». این جمله، به جراح نشان داد که در اصلاح نژاد الینه‌شده‌گان شکست خورده است. سخن انسان جدید مخلوق دانش پزشکی، تقسیم جامعه بر اساس طبقه‌بندی مشهور مارکس است؛ دو طبقه‌ی اصلی فعال در جامعه‌ی سرمایه‌داری که در این دوره از تاریخ، رسالت تاریخی نجات جهان توسط منجی قداست یافته و تضاد تاریخی میان استثمارکننده و استثمارشده را نمایندگی می‌کنند. ستیز طبقاتی پیش‌گفته توسط مارکس، میان آزاد و برده، نجیب‌زاده و عامی، ارباب و رعیت و ستم‌گر و ستم‌کش در این فقره خود را نشان می‌دهد. اقدام بعدی شاریک، آغازی است برای تردید پزشک و همکارش در توفیق پروژه: از طرف کمیته خانگی دفاع از حقوق انقلابی، «هویت» جدیدی در قالب اسم به مولود جدید اعطا می‌شود: پولیگراف پولیگرافوویچ؛ اسمی برگرفته از صنعت چاپ در روسیه و با توجه به روز تولد شاریک که به عنوان نماد صنعت چاپ نیز نام‌گذاری شده است (چهارم مارس). پولیگرافوویچ برای تثبیت هویت جدیدش با مانع مواجه شده است. از آنجایی که پزشک در فلسفه وجودی وی دچار ابهام و چرایی است، از پذیرفتن هویت جدیدش امتناع می‌کند چون او را پدیده‌ای غیرطبیعی و مصنوعی می‌شناسد؛ گویی حاصل این انقلاب در پزشکی، پیش از زمان مقرر در این شهر متولد شده است. اندک‌زمانی از تولدش سپری شده که بورمنتال (همکار پزشک) او را موجودی رذل می‌نامد؛ پولیگرافوویچ چون دست به خراب‌کاری می‌یازد، رذل است. رفتارهای اش بدون‌شک، روحیه‌ی یک پرولتر وندالیستیک را نشان می‌دهد. با این وجود، پس از جهش انقلابی در جنس شاریکوف، گام بعدی آغاز «فرایند متمدن‌شدن» و تغییر هویت فرهنگی اوست: بستن دست‌مال سفره، استفاده از چنگال، بستن کراوات و نوشیدن شراب. هویت جدید نیاز به فرهنگ‌پذیری دارد و چون پولیگرافوویچ هنوز اجتماعی نشده، از طرف اشووندر (مدیر مجتمع مسکونی، نماینده و مدافع حقوق کارگران) متهم می‌شود که فاقد آگاهی سیاسی است. بنابراین پولیگرافوویچ

آغاز به مطالعه‌ی آثار کائوتسکی می‌کند؛ به تحلیل عدالت می‌پردازد و به‌طور رسمی عضو مجتمع مسکونی (دون - کمونا) می‌شود تا بر اساس طرح اشتراکی کردن منازل و مجتمع‌های مسکونی، به تدریج حق مالکیتی به دست بیاورد. مشکل جدی علی‌رغم مقاومت پولیگرافوویچ اینجاست که جراح بزرگ تولدش را از نظر زمانی نامتقارن می‌داند چونان کودکی زودرس:

«فیلیپ فیلیپوویچ فریاد زد: «تو متعلق به پست‌ترین مرحله تکاملی. هنوز در مرحله شکل‌بندی هستی. از نظر هوش ضعیفی. تمام اعمال صرفاً جانوری است. با اینحال به خودت اجازه می‌دهی با حالتی تحمل‌ناپذیر و کاملاً خودمانی در حضور دو مرد تحصیل کرده در مقیاس جهانی، با حماقتی به همان درجه، در باره توزیع ثروت اظهارنظر کنی... در عین حال خمیر دندان هم می‌خوری». (بولگاکف، ۱۹: ۱۳۸۰).

حاصل انقلاب پزشکی، تهوع‌آور است. پولیگرافوویچ وبال گردن همه شده‌است؛ چنین از واکنش فیلیپ فیلیپوویچ و بورمتال (همکارش) بر می‌آید که جهش نژاد بر خلاف روند طبیعی و آینده‌نگری دانش پزشکی ره پیموده‌است. از یک منظر مطرح در داستان، مخالفین انقلاب معتقدند هر محقق‌ی که به جای هم‌گامی با روند تکامل طبیعی تاریخی بکوشد از آن سبقت بگیرد و حجاب از چهره‌ی طبیعی و رو به تکامل تاریخ بردارد، یعنی در تمهید آینده‌ای طابق‌النعل بالنعل موافق و مطابق با متون تقدس‌یافته‌ی پیامبری چون مارکس و فرزندان فارغ از مزاج آب و گلی‌اش - لنین و استالین - نباشد و نکوشد، ناکام می‌شود. انقلابی برخلاف پیش‌گویی‌های قطعی و یقینی مارکس، با فرضی محال اگر در تاریخ حادث شود، شخصیت انسان را قلب و هویت طبیعی‌اش را دچار استحاله می‌کند. چنین انقلابی، انسان را الینه می‌کند؛ با خودش و با جامعه و فرهنگ‌اش. موتور محرک تاریخ، بنابراین انقلاب نیست بلکه تکامل تدریجی و طبیعی‌است که در ذات خود نخبه‌گراست. تکامل، توده‌ی پس‌مانده را بی‌رحمانه بازپس می‌زند و مرد نابغه خلق می‌کند، نابغه‌ی زینت جهان، نه انسانی ناهوشمند و جانوری تحمل‌ناپذیر در پست‌ترین مرحله تکامل. رهبران انقلاب روسیه در پذیرش و اعتقاد به نخبه‌گرایی یا رد

آن با توجه به اهداف برابری خواهانه مکتب مارکسیسم متزلزل بودند. باوری چنین شفاف به رده‌بندی انسان در دو رده پس مانده و هوش مند را در اینجا می‌شود متأثر از فضای کلی جامعه و انعکاس آن در دیدگاه بولگاکف دانست. فیلیپ فیلیپوویچ جراح در نقش بورژوازی پوزیتیویست که هدفی بزرگ چون انقلاب در نژاد، انقلاب در تفکر و انقلاب در جامعه انسانی را پی می‌گرفت، برای مسیر و آینده‌ی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ م نگران است. نگران از اینکه مسیر انقلاب توسط کسانی که فلسفه‌ی تاریخ و مسیر آن را نمی‌شناسند، مصادره م منحرف شود. به صورت تناظری، پس از به هیأت انسان درآمدن شاریک، اشووندر افسار کنترل پولیگرافوویچ را به دست گرفته‌است. اشووندری که پرولتر است؛ افکار انقلابی دارد؛ از انقلاب دفاع می‌کند و خود را مدافع منافع پرولتاریا می‌داند و در رده‌ی لمپن - پرولتر جایگاه دارد. در جهان واقعی شوروی، انقلاب جان گرفته و حرکت خود به سوی برپایی جامعه اشتراکی و برچیدن مالکیت خصوصی را آغاز کرده‌است. اتفاقات بعدی نشان می‌دهند که نگرانی‌های رهبر در مورد مصادره انقلاب رنگ واقعیت به خود می‌گیرد. انقلاب اهداف انقلابیون را برآورده نمی‌کند و چون موجودی مستقل به راهی خودخواسته می‌رود؛ درست چون در مطب که پولیگرافوویچ شغل رسمی می‌گیرد: کارمند بخش فرعی سازمان بهداشت مسکو. او مسئول نابودی گربه‌های ولگرد می‌شود؛ با قلب واقعیت وجودی خویش با ماشین‌نویس اداره‌اش ازدواج می‌کند؛ هنجارهای رایج جامعه و مورد تأکید جراح را نادیده می‌انگارد؛ دروغ می‌گوید؛ مسلح می‌شود؛ دیگران را تهدید می‌کند؛ خراب‌کاری می‌کند؛ موجب آزار و در نتیجه اعتراض و نارضایتی دیگران می‌شود؛ حرف‌های «ضدانقلابی» می‌زند؛ به مستخدم خانه دستور می‌دهد که کتاب‌های لنین را بسوزاند؛ به کائوتسکی اهانت می‌کند و هویت جعلی جدیدی با دروغی آشکار و حیرت‌انگیز تعریف و معرفی می‌کند: «من در جبهه جنگ با نیروهای کلچاک مجروح شده‌ام». این ادعای وهمی و مجموعه عملکرد پولیگرافوویچ آیا به جز تحلیلی است که زیمل ارائه می‌داد؟؛ اینکه فرهنگ عینی و ذهنی که مصنوع فعالیت انسانی‌اند به مثابه قدرتی مستقل، شی‌ای قدرتمند و مجزا و مقابل انسان، هستی‌ای مستقل می‌یابند و آن‌گاه

زندگی خالق خود را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. این‌گونه و از این زاویه به جهان مدرن، به سرمایه‌داری، به جهان افسون‌زدایی‌شده، به تاریخ و طبقات اجتماعی در قرون ۱۹ و ۲۰ م نگرستن، در اندیشه‌های کسانی چون مارکس، ماکس وبر و لوکاچ نیز طرح شدند. تاریخ را آن چنان که تئورسین‌های انقلاب مارکسیستی پیش‌بینی کردند، در واقعیت به همان مسیر نرفت. اینکه چرا انقلاب ۱۹۱۷ م روسیه نتایجی چنان غریب با افکار بنیان‌گزاران فکری‌اش به دست داد، و چه عللی به طور نهانی و آشکار موجبات آن نتایج شدند، به کنار، اما بولگاکف گویی تحت تأثیر محیط انقلابی شهر مسکو، نتیجه‌ی آن انقلاب را چون جنایتی در تاریخ می‌بیند: «طبق معمول میوه جنایت رسید و چون سیبی از درخت افتاد». نتیجه نهایی که از جراحی انقلابی و ایجاد جهش در نژاد انسان مستفاد شده این است که خالق انسان اصلاح‌شده - فیلیپ‌فیلیپوویچ - گرچه به قتل پولیگرافوویچ متهم می‌شود لیکن به تندی اشتباه‌اش را تصحیح می‌کند. در اتاق عمل این پزشک، می‌توان راه رفته را بازگشت و از انقلاب پزشکی تجربه‌ای به‌هنگام گرفت تا از فاجعه‌هایی که در آینده زمانی نزدیک یا دور سر برمی‌آورند، جلوگیری کرد؛ چنان‌که فیلیپ‌فیلیپوویچ، پولیگرافوویچ را به سگ پیش از اصلاح نژادی تبدیل کرد؛ اما انقلاب روسیه با نتایج ویران‌کننده و دهشتناکی که در دوره‌ی زمامداری استالین برای نه فقط شوروی که بسیاری از دیگر جوامع در پی داشت، نه قابل برگشت بود نه اصلاح‌پذیر. آیا برلین معتقد است که استالین هنگامی که متوجه شد که نباید منتظر انقلاب جهانی زودهنگامی بماند، و تحقق پیش‌بینی‌ها و پیش‌گویی‌های مارکسیستی در جهان سرمایه‌داری ای‌بسا در زمان‌ها و به شیوه‌های دیگری رخ بدهد، اهدافش تغییر کردند. (برلین، ۲۴۶:۱۳۹۲).. به نوشته‌ی روله، این گونه‌ی ادبیاتی، شخصیت‌های تازه‌ای خلق کرد. از آدم‌هایی با ایده‌های نو، گرایش‌های منفی، بوروکرات‌ها و جاه‌طلب‌های بی‌رحم تا قهرمانانی مثبت که به مقابله با بوروکراسی و فرمان‌روایی ترور می‌روند؛ تک‌روها و طردشدگان وابسته به اقشار بالای جامعه. (پورگن‌روله، ۲۲۱-۲۱۹: ۱۳۹۱).

۶. نتیجه‌گیری

فرض اصلی این جستار این است که برخی از ادیبان و ادبیات قرن بیستم شوروی، مسائل جامعه‌شناختی - شهری را منعکس کرده‌اند؛ و در این مورد به‌خصوص، خالق اثر با روی‌کرد هنرمند متعهد، شیوه یا ابزار رهایی انسان پروبلماتیک^۱ را معرفی نموده است. این فرض با هدف تحلیل برای عملیاتی‌شدن و در قالب پرسشی روشن، چنین صورت‌بندی شد که: پدیده‌ی الیناسیون چگونه الگووار در ادبیات داستانی شوروی طرح شده و بولگاکف در داستان بلند «دل سگ» با چه روشی (صرف‌نظر از نتیجه‌ی آن) در صدد حل آن بر آمده است؟.. پیامدهای انقلاب اکتبر در آثار کسانی مانند آیزایا برلین، الکساندر بلوخ، مایاکوفسکی، سولژنستین، پاسترناک، گینزبورگ، آخمتووا، بولگاکف و ... انعکاس یافته و در خارج از این کشور نیز مورد توجه و تحلیل کسانی مانند کرین بریتون، برینگتون مور، آندره ژید، برتراند راسل، سارتر، آرت و ... قرار گرفته است. در «دل سگ» نیز، هم دلهره و اضطراب نویسنده نسبت به دست کم یکی از پیامدهای منفی انقلاب اکتبر نمایان است و هم نویسنده در پی بازنمایی سرنوشت و سرشت زندگی انسان روسی است؛ انسانی که به صورت ایده‌آل در آثار انقلابیونی مانند مارکس، لنین، تروتسکی و استالین برساخته شده بودند و اینک واقعیت ماتریال آن به صورت مثالی و ایده‌آلی تئوریزه شده توسط مارکس و مارکسیست‌ها، در روستاها و شهرهای روس دچار الیناسیون شده بود. تصویرهایی که نویسندگان روسی و غیر روسی از فردای انقلاب اکتبر گزارش کرده‌اند، نشان می‌دهند که از خودبیگانگی، تنها یک مورد از آثار مخرب و منفی‌ای بوده که جامعه‌ی روس را در نوردیده است و بولگاکف در تشخیص این عارضه، در توصیف آن، در خلق کاراکتر داستانی به عنوان یک الگو و در ارائه‌ی راه حل برای این واقعیت اجتماعی و تبدیل آن به موردی در ادبیات روس، موفق بوده است. در این داستان، پروفیسور جراح، قهرمان و اشووندر، ضد قهرمان معرفی شده‌اند. بولگاکف، داستان را از منظر بینش و شناخت اول‌شخص و سوم‌شخص پیش برده است.

^۱ - Problematic

راوی داستان گاهی «سگ»، و گاهی جراح و گاه‌گاهی سوم‌شخص است. اتفاقات داستان نیز گاهی از جایگاه سوژه روایت می‌شوند؛ آن‌چنانی که او دنیای پیرامون‌اش را می‌شناسد، یا ارزیابی و داوری می‌کند یا به آن واکنش نشان می‌دهد. به این ترتیب می‌توان به «کانونی‌شدگی درونی»^۱ (کنان، ۱۳۸۷: ۹۹) در پی‌رنگ داستان رسید. در این داستان، از یک سو تفکر بولگاکف را فارغ از خاستگاه اقتصادی یا اجتماعی او و صرف-نظر از نماینده‌ی طبقه یا مکتب ادبی یا ایدئولوژی مشخصی بودن می‌توان ابژه‌ی شناخت قرار داد؛ از سویی، ورود ایدئولوژی مارکسیستی در قالب انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م را؛ و از سویی دیگر، پیامدهای انقلابی ایدئولوژیک در جامعه‌ی شهری مسکو را. بینش بولگاکف در این داستان، با توجه به زندگی و دیگر آثار او (مانند مرشد و مارگاریتا)، چیزی چون متن^۲ در پس‌زمینه^۳ است. اگرچه در منش فکری نویسنده نشان از گرایش‌اش به ارزش‌های بورژوایی دیده می‌شود، اما هدف او از خلق این اثر را می‌توان به زبان پی‌یر ماسری بیان کرد که «ادبیات زیرساخت اقتصادی و یا ایدئولوژیکی دیگری را «بازتاب»^۴ نمی‌دهد، بلکه روی ایدئولوژی‌های موجود کار می‌کند و آنها را تغییر می‌دهد و به این ایدئولوژی‌ها ساختار تازه‌ای می‌بخشد» (مری‌کلیگز، ۱۳۸۸: ۱۷۷). بولگاکف، در واقع بر آن است تا ضمن افکندن نوری بر عملکرد نظام تمامیت‌خواهی که (با هدف ساختن انسان ایدئولوژیک) در صدد یکسان‌سازی جهان‌های بیرونی و درونی انسان‌ها و تفکرات آنهاست، مخالفتش را بیان کند و از آن سو نیز نشان دهد که الینه‌شدن انسان شهرنشین شورایی چنان سریع و عمیق رخ داده که دخالت علم مدرنی مانند پزشکی از وانشاندن‌اش در جایگاه طبیعی‌اش ناکام می‌ماند و از همین‌روست که شاریک در پایان داستان با یک عمل جراحی دیگر به کارگر لمپن پیشین تغییر هویت داده‌می‌شود.

اشاره‌هایی که در داستان از زبان سگ به فضای عمومی شهر می‌شود نشان می‌دهند که از نظم اجتماعی درون شهر، حداقلی باقی مانده‌است و این بی‌نظمی و آنومی را

^۱ - Internaly Focalized

^۲ -Text

^۳ -Context

^۴ -Reflect

قهرمان داستان به کوتاهی تأیید می‌کند. پس از انقلاب، هجوم روستانشینان به شهرها آغاز شده بود. فضای فیزیکی شهر مسکو، گنجایش اسکان جمعیت مهاجر را نداشت و کالبد فیزیکی و اجتماعی شهر زیر فشارهای ناشی از این ورود ناگهانی، بیرون‌زدگی^۱ کاریکاتوری به خود گرفته بود و مهاجرین در شرایطی بسیار سخت در مخروبه‌ها و اردوگاه‌ها زندگی می‌کردند. (فکوهی، ۱۳۸۵: ۵۰۵). آشفتگی‌ای از این نوع که بی‌سابقه بود، سردرگمی، احساس غریبه‌گی و الیناسیون را از نظر روانی برای تازه‌مهاجران در پی داشت. از متن داستان چنین بر می‌آید که تقسیم کار اجتماعی نیز مختل شده است. این اختلال از زبان قهرمان داستان هم بیان شده که چنین بی‌نظمی‌ای منجر به بحران می‌شود. در چنین وضعیت نابسامانی، جراح برای اصلاح امور اقدام می‌کند؛ اقدامی انقلابی. «شاید» حضور یک پزشک (که می‌توان او را نماینده علم پوزیتیویستی دانست) نشان از آن دارد که بولگاکف (که خود متأثر از فضای سیاسی، اقتصادی و روشنفکری شوروی بود) از برنامه‌های رفرمیستی هم ناامید شده بود. در این صورت، یک‌جا، انقلاب کمونیستی و رفرم را ناتوان از اصلاح یا حل مسائل جامعه‌شناختی جماهیر شوروی می‌دانست و به طور نمادین دل به امید انقلابی دیگر از گونه‌ای دیگر بسته بود؛ انقلابی که بتواند انسان الینه‌شده، استاندارد شده، ماشینی و دست‌ساخت تفکر مارکسیستی را به اصل خود بازگرداند. مقایسه‌ای گذرا در چگونگی شکل‌گیری این مسأله در جوامع صنعتی از نگاه ادیبان و داستان‌نویسان نشان می‌دهد که در جوامع سرمایه‌داری غرب حتی در جامعه‌ی آلمان که تحت سلطه فاشیسم بود، الیناسیون از دل صنعتی شدن اما به طور طبیعی عارض انسان قرن نوزدهم و بیستم شد لیکن در جامعه شوروی، به صورت طرحی از پیش اندیشیده شده به افراد و جامعه حقه‌گردید. روایتی که کافکا از مسخ گرگور ارائه داده، به روشنی طبیعی بودن فرایند الیناسیون را به‌ویژه با تأکید بر انسان گرفتار در «ففس آهنین» وبری نشان می‌دهد؛ در حالی که الینه‌شدن شاریک در شوروی، یکی از اهداف اصلی مارکسیسم لنینی - استالینی بود. با این وجود شخصیت الینه‌شده‌ی گرگور و

¹ -Urban Inflation

پولیگرافوویچ در «روح بره‌ای» (نک: فلکی، ۱۳۸۷:۸۳) وجه مشترک دارند آن گاه که در نقش قربانی ظاهر می‌شوند؛ آن گاه که گونه‌ای معصومیت برای خود قائل هستند؛ یا زمانی که احساس ترحم اطرافیان را تحریک می‌کنند و از داشتن چنین کاراکترهای شخصیتی و قرار گرفتن در چنین موقعیتی^۱ لذت می‌برند. بولگاکف، پس از توفیق در پیوند پرولتر به سگ و پس از تولد پولیگرافوویچ، دریافت که خوی، رفتار و منش پرولتری با پیوند جسم تغییری نیافته‌است... شکست پروژه‌ی توسعه به روش مارکسیستی و انسان‌سازی در مکتب مارکسیسم شوروی، چه در زمان خلق «دل سگ» و چه پس از آن تأییدی تاریخی است بر آنچه بولگاکف چنددهه زودتر از ایدئولوگ‌های انقلاب روسیه در مسکو پیش‌بینی کرده بود. روشن است که اگر فضای اختناق و ممانعت سانسور اجازه انتشار به این اثر داده بود، و اگر استبداد استالینی سد پیوند ادبیات و سیاست و کارگزاران نظام سیاسی نمی‌شد، چنین آثاری می‌توانستند مانع کشتار سیستماتیک، شکنجه و زندانی شدن میلیون‌ها انسان و مسائل اجتماعی فراوان در شوروی و بیرون از شوروی بشوند؛ کما اینکه اثر سولژنستین (یک روز از زندگی ایوان دنیسوویچ) توانست آدم‌کشی‌های پنهانی را افشا و از قربانی شدن جان میلیون‌ها انسان دیگر جلوگیری کند. تنها با قوه‌ی تخیل و تخمین است که می‌توان تصور کرد اگر آثار ادبی مانند این دو یا «مزرعه حیوانات»، «۱۹۱۴»، «ظلمت در نیم‌روز» و «انسان در جستجوی معنا»، جهانیان را از پیامدهای انقلاب روسیه آگاه نمی‌کردند، تعداد انسان‌هایی که به صرف ناهم‌نوایی با ایدئولوژی حاکم یا با انتقادی خفیف، زندانی، کشته، ناپدید و تبعید می‌شدند، چندبرابر آمار ناقصی بود که تا این روزگار اعلام شده‌است. اگر ایدئولوژی مارکسیستی در پی جهش تاریخی با هدف برساختن انسان و جامعه‌ی آرمانی و بهشت‌سازی این جهانی نمی‌رفت و اگر تیغ تیز سانسور حکومت توتالیترا مانع خلق و انتشار چنین آثاری نمی‌شد، اینک جوامعی با فرهنگ، تاریخ، هویت جمعی و نوع انسان به‌کلی متفاوتی در صحنه‌ی جهانی حضور داشتند و به احتمال قوی، قرن بیستم، قرن جنگ‌های جهانی، نژادکشی، قوم‌کشی،

^۱ - Situation

آوارگی و بی‌خانمانی گسترده، هولوکاست، و بسیاری از جنایت‌ها و آدم‌کشی‌های بزرگ با قربانیان چند ده میلیونی نبود. کمترین فایده و کوچک‌ترین کارکرد مثبتی که آثار ادبی برای یک جامعه دارند، تشخیص زودهنگام مسائل جامعه‌شناختی و پیش‌گیری از هزینه‌های فراوان انسانی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی است.

منابع

- استایتز، ریچارد. (۱۳۹۸). **رؤیاهای انقلابی (رؤیای آرمان‌شهری و زندگی آزمایشی در انقلاب روسیه)**. ترجمه افشین خاکباز. تهران: فرهنگ نشر نو با همکاری نشر آسیم.
- احمدی، بابک. (۱۳۷۹). **مارکس و سیاست مدرن**. تهران: نشر مرکز.
- الکسیویچ، سوتلانا آکساندر. (۱۳۹۸). **زمان دست دوم**. ترجمه عبدالحمید احمدی. تهران: جهان نو.
- الکسوویچ، سوتلانا آکساندر. (۱۳۹۷). **سرانجام انسان طراز نوین**. ترجمه مهشید معیری و موسی غنی‌نژاد. تهران: مینوی خرد.
- ایمان، محمدتقی و قادی، حسین. (۱۳۸۳). **بررسی عوامل مؤثر بر بیگانگی سیاسی (مطالعه موردی: دانشگاه شیراز)**. **مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی**. مشهد. سال اول. شماره ۲. تابستان.
- برلین، آیزایا. (۱۳۷۷). **متفکران روس**. ترجمه نجف دریابندری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- برلین، آیزایا. (۱۳۹۲). **ذهن روسی در نظام شوروی**. ترجمه رضا رضایی. تهران: نشر ماهی.
- برمن، مارشال. (۱۳۸۰). **تجربه مدرنیته**. ترجمه مراد فرهادپور. تهران: طرح نو.
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۰). **موانع توسعه سیاسی در ایران**. تهران: نشر آگه.
- بولگاکف، میخائیل. (۱۳۸۰). **دل سگ**. ترجمه مهدی غبرایی. تهران: نشر کتاب‌سرای تندیس.
- پزشکیزاد، ایرج. (۱۳۸۳). **مروری در تاریخ انقلاب روسیه**. تهران: نشر قطره.
- پنتود، برتراند. (۱۳۹۲). **تروتسکی**. ترجمه حسن گلریز. تهران: نشر نی.
- پیترفین و پترا کووی. (۱۳۹۷). **ادبیات علیه استبداد**. ترجمه بیژن اشتری. تهران: نشر ثالث.
- تروتسکی، لئون. (۱۳۶۰). **تاریخ انقلاب روسیه**. ترجمه سعید باستانی. جلد اول و دوم. تهران: نشر فانوسا.

- چوبک، صادق. (۱۳۹۶). *انتری که لوطی‌اش مرده بود*. تهران: نشر نگاه.
- دریابندری، نجف. (۱۳۹۶). *درد بی‌خویشتی (بررسی مفهوم الیناسیون در فلسفه غرب)*. تهران: نشر نو.
- دیلینی، تیم. (۱۳۸۸). *نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی*. ترجمه بهرنگ صدیقی و وحید طلوعی. تهران: نشر نی.
- روله، یورگن. (۱۳۹۱). *ادبیات و انقلاب (نویسندگان روس)*. ترجمه علی‌اصغر حداد. تهران: نشر نی.
- زوبوک، ولادیسلاو. (۱۳۹۱). *بچه‌های ژواگو*. ترجمه غلامحسین میرزاصالح. تهران: انتشارات معین.
- زیمل، گئورگ. (۱۳۷۲). *کلان‌شهر و حیات ذهنی*. ترجمه یوسف اباذری. *نامه علوم اجتماعی*. جلد دوم. شماره سوم (۶). دانشگاه تهران. صص ۵۳-۶۶.
- سولزنتین، الکساندر. (۱۳۷۴). *زندگی بدون تزویر*. ترجمه روشن وزیری. تهران: نشر فرزانه.
- شارع‌پور، محمود. (۱۳۸۹). *جامعه‌شناسی شهری*. تهران: سمت.
- شکیبامقدم، محمد (۱۳۸۴). *مدیریت سازمان‌های محلی و شهرداری‌ها*. تهران: نشر میر.
- فایجس، اورلاندو. (۱۳۸۸). *تراژدی مردم: انقلاب روسیه ۱۹۲۴-۱۸۹۱*. ترجمه احد علی‌قلیان. جلد دوم. تهران: نشر نی.
- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۵). *انسان‌شناسی شهری*. تهران: نشر نی.
- فلکی، محمود. (۱۳۸۷). *بیگانگی در آثار کافکا*. تهران: نشر ثالث.
- کاستلو، وینسنت فرانسس. (۱۳۸۳). *شهرنشینی در خاورمیانه*. ترجمه پرویز پیران و عبدالعلی رضایی. تهران: نشر نی.
- کالینکوس، الکس. (۱۳۹۶). *انقلاب یتیم: معنای انقلاب ۱۹۱۷*. ترجمه بهرنگ نجمی در: <http://www.gozideha.com/taxonomy/term/158?page=26>
- کنان، شلومیت‌رنون. (۱۳۸۷). *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*. ترجمه ابوالفضل هری. تهران: نیلوفر.
- کوزر، لیوئیس. (۱۳۸۰). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.

- کوزر، لئویس و روزنبرگ، برنارد. (۱۳۸۳). *نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی*. ترجمه فرهنگ ارشاد. تهران: نشر نی.
- مارکس، کارل. (۱۳۷۷). *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۸*. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: آگه.
- مارکس، کارل. (۱۳۸۸). *دست‌نوشته‌های اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴*. ترجمه حسن مرتضوی، چ سوم. تهران: آگه.
- ماندلشتام. نادژدا. (۱۳۹۴). *امید علیه امید؛ روشنفکران روسیه در دوره وحشت استالینی*. ترجمه بیژن اشتری. تهران: ثالث.
- ساروش، ایشتوان. (۱۳۸۰). *نظریه بیگانگی مارکس*. ترجمه حسن شمس‌آوری و کاظم فیروزمند. تهران: نشر مرکز.
- هدایت، صادق. (۱۳۸۴). *سگ ولگرد*. تهران: انتشارات معین.
- هرست، هله. (۱۳۹۴). *اندیشه‌های اجتماعی گئورگ زیمل*. ترجمه شهناز مسمی‌پرست. تهران: نشر گل‌آذین.
- Anastassiya Andrianova. (2016). Narrating Animal Trauma in Bulgakov and Tolstoy. *Humanities*. 5, 84; doi:10.3390/h5040084. In: www.mdpi.com/journal/humanities.
- Andrea McDowell. (2016) "I ona byla chelovekom" (For the Dog was Once a Human Being): The Moral Obligation in Bulgakov's Heart of a Dog. *Otherness: Essays and Studies*. Volume 5 · Number 2 · September.
- Costlow, Jane, and Amy Nelson. (2010). **Other Animals: Beyond the Human in Russian Culture and History**. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press.
- Harry ,Dahms. Does. (2006). Alienation" Have a Future?. Recapturing the Core of Critical Theory, in **The Evolution of Alienation** .
- Mcdill, E.L and Ridley, J.C. (1962). Status, Anomia, Political Alienation and Political Participation, **American Journal of Sociology**, pp: 205- 213.
- Mondry, Henrietta.. 2015. **Political Animals: Representing Dogs in Modern Russian Culture**. Boston: Brill.
- Merton, R.K. (1968). Adult roles and responsibilities in N.S Smelser

- (ed). **Personality and Social Systems**. New York.
- Pappenheim, F. (1959). *The Alienation of modern man*, New York: *monthly review press*.
- Seeman, Melvin (1982) **On the Meaning of alienation**, University of California, Los Angeles.
- Turner, J.H. (1998). **The structure of sociological theory**, sixth edition, New York, Wadsworth Publishing Company.
- Walter, Stephen Paul (1986) . **Alienation, powerlessness and social isolation among correctional officers**. university of Montana.

